

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگزلو  
۰۶ اپریل ۲۰۱۴

## سازمان یابی کارگری

۱۴. حزب کارگری

در آمد. ۱

این سلسله مقالات را با مکتبی پیرامون آخرین "دسته گل" دولت اتاق بازرگانی و بخش خصوصی و نماینده صنایع ورشکسته به پایان می بریم. چنان که دانسته است و چندان که انتظار می رفت سرانجام شورای کارمندی دستمزد کارگران را برای سال جاری ۲۵ درصد "افزایش" داد تا پازل دیگری از فروپاشی واقعی معاش مردم کارگر و زحمت کش شکل بگیرد. در مورد مهم ترین زاویه مسأله دستمزد ما پیش از این نوشته ایم ( از جمله مقالات "نظام دسپوتیک دستمزد"، "دستمزد به شیوه ایلغاری" و "نقدینه گی تورم دستمزد") و مکرر نمی کنیم. این جا فقط به اجمال می خواهم بگویم که رقم اعلام شده (۶۰۹ هزار تومان) در واقع نوعی اعلام جنگ رسمی و تمام عیار بورژوازی ایران علیه طبقه کارگر است.

جنگی که اگر چه از چند دهه پیش آغاز شده اما با عروج دولت دست راستی و نئولیبرال روحانی وارد عرصه جدیدی شده است. نکته پیداست که طبقه کارگر ایران در حال حاضر و تا یک افق قابل پیش بینی و با پتانسیل فعلی خود قادر به مقابله مؤثر و شکننده با این تعرض نیست. به یک مفهوم بورژوازی ایران و نیروهای امنیتی گرد آمده در وزارت کار و تشکل های اسلامی کار، برای ثبت این شکست جدید به طبقه کارگر ایران همه اوضاع را به دقت ارزیابی کرده اند. این ۲۵ درصد نتیجه همین برآورد از توان کنونی مبارزاتی جنبش کارگری است.

واضح است که اگر کارگران ایران از تشکل های وسیع توده ای برخوردار بودند هرگز این چنین از جانب بورژوازی مورد تعرض قرار نمی گرفتند. به این ترتیب پاسخ چه باید کرد در برابر تعرض جدید به اردوی کار به همین سادگی قابل دریافت است. ایجاد تشکل های مستقل کارگری در هر شکل ممکن از علنی و مخفی و غیره. آنان که در جریان عروج جنبش سبز آب از دهان شان سرازیر شد و تشکل مستقل را به ساخت و ساز انواع امواج کذائی فروختند به اندازه کافی با جنبش کارگری بیگانه شده اند. در واقع همین فقدان تشکل های وسیع توده ای و متمیزه شدن طبقه کارگر است که به آقای روحانی حقوق دان هم فهمانده که طرف مقابلش فعلاً قادر به تعرض نیست در نتیجه به راحتی زده زیر قول های آبکی انتخاباتی افزایش دستمزد بر اساس نرخ تورم! این همه واقعیت مندرج در تقابل دو اردوی کار – سرمایه است. به این ترتیب آنان که با نیت خیر به روحانی، ربیعی نامه می نویسند باید بدانند که ماجرا چیز دیگری است. روحانی با هوش تر از آنی است که وعده انتخاباتی اش را فراموش کرده باشد. این نکته را هم نباید از یاد برد که توقع از روحانی مفهوم دیگرش توهم و یا امید به بورژوازی صنعتی نیز هست.

در جریان شکل بندی این سلسله مقالات همه تلاش نگارنده- با تمام تحدیدها و توان محدود- بر این پایه نضج گرفت که سازمان یابی کارگری را در متن ضرورت ایجاد حزب سیاسی کارگران ارزیابی کند. ما از این حزب به عنوان ستادی برای رزمندگی طبقه کارگر انقلابی یاد کردیم. در این مجموعه به بحث مهم آگاهی طبقاتی تا حد ممکن پرداخته شد. مباحث بسیار متنوعی پیش آمد که هر کدام دست مایه ده ها کتاب و مقاله است. از بلشویسم با شور و شوق و استدلال دفاع شد. کسانی ممکن است حزب لنینی را بر نتابند؛ کسان دیگری ممکن است هر گونه حزبی را بر نتابند و... همه این ها می تواند یک انتخاب سیاسی تلقی شود و در صورت کاربست ماهیت ضدکاپیتالیستی در چارچوب مبارزه طبقاتی کارگران قرار گیرد. در این مجموعه قصد ما به هیچ وجه پلیمیک با اینان نبود. خلاف پندار خام کسانی که به بهانه نقد "هیستری چپ رادیکال" بی اختیار و البته خجولانه در کنار اشباح "فرمیس جدید" صف می کشند، جاده سوسیالیسم معاصر آن قدر تنگ و باریک نیست که مخالفان حزب لنینی را نپذیرد. اساساً نگارنده بی توجه به این دسته کش مکش های افراد و اقوام رو به انقراض متوهم به "بورژوازی خصوصی رو به موت و صنعتی" راه خود دنبال می کند. در ابتدای بخش پایانی این مجموعه بار دیگر به این آموزه استادمان کارل مارکس ( به نقل از پیشگفتار نشر اول کاپیتال، لندن، ۲۵ جنوری ۱۸۶۷) استناد می کنم که " من از هر نظر مبتنی بر نقد علمی استقبال می کنم. در مورد تعصب های موسوم به عقیده عمومی که هرگز برایشان امتیازی قائل نشده ام، اکنون نیز، چون همیشه شعار من سخن آن فلورانس کبیر است که گفت: راه خود گیر و برو؛ مردمان را بگذار تا هر آن چه می خواهند بگویند." مترجم فارسی کاپیتال- که به نظر نگارنده در قیاس با سایر ترجمه ها، شایسته ترین ترجمان را به دست داده است- در ذیل نوشتی روشنگرانه یاد آور شده "اینها عین کلمات دانته شاعر ایتالیائی اهل فلورانس نیست و مارکس آن ها را به تناسب حال تغییر داده است." (کارل مارکس، سرمایه جلد اول، مترجم جمشید هادیان، انتشارات نسیم. ۶: ۱۳۸۶) بگذاریم و بگذریم. در پایان این سلسله مقالات که به دلایلی نیمه تمام ماند به شعری از نیمای نازنین تکیه می زنم که به شکل شگفت ناکی به عبارت مارکس مانسته است.

و به ره نی زن

که دائم می نوازد نی

درین دنیای ابراندود

راه خود را دارد اندر پیش

### حزب کارگری بخشی از طبقه کارگر

در سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس جای زیادی برای اراده گرائی و دخالت گری غیر طبقاتی باز نشده است. واضح است که کارگران آگاه و سوسیالیست در هر شرایطی باید در امور سیاسی جامعه دخالت کنند اما این دخالت گری به مفهوم نقش اراده و اختیار در تغییرات اجتماعی نیست. در "هژدهم برومر" مارکس نوشته بود: "انسان ها خود سازندگان تاریخ خویش اند، ولی نه طبق دلخواه خود و اوضاع و احوالی که انتخاب کرده اند، بل که در اوضاع و احوال موجودی که از گذشته به ارث رسیده و مستقیماً با آن رو به رو هستند." ( هژدهم برومر، ترجمان پورهرمزان، ص: ۷)

واضح است که مارکس -خلاف فیلسوفان گذشته- توان انسان را نه در قالب ایده و نظریه بل که در چارچوب شرایط مشخص تکامل تاریخی و شیوه تولید اجتماعی ارزیابی می کرد. مارکس در نقد ایده نولوژی و فلسفه المانی چنین نوشت: " ساختار اجتماعی و دولت پیوسته از فرایند زیست افراد معینی به حوزه پیدایش می رسد. ولی افراد نه به گونه ای که در نظر خودشان یا در خیال مردم دیگر جلوه گر می شوند، بل که آن گونه که واقعاً هستند؛ یعنی همان طور که عمل می کنند، زندگی مادی خود را به تولید می رسانند و در چارچوب پیش زمینه ها و شرایط مادی معینی مشغول اند که مستقل از اراده آن هاست."

اگرچه مارکس تصویر روشن و منسجمی از حزب سیاسی طبقه کارگر به دست نداده است، اما با این همه می‌توان از میان کل آموزه‌های مارکس - و به ویژه دو اثر ایده نولوژی المانی و فقر فلسفه - به این نتیجه بی‌تخفیف دست یافت که از نظر مارکس حزب کارگری به عنوان جز یا بخشی<sup>۱</sup> از طبقه کارگر و در جایگاه لایه‌های آگاه و بخش‌های پیشرو طبقه وارد صحنه مبارزه سیاسی می‌شود. وظیفه چنین حزبی (عناصر سازمان یافته و آگاه طبقه) انتقال مباحث پیچیده و فلسفی سوسیالیستی به درون طبقه نیست. به عبارت دیگر حزب کارگری وظیفه ندارد کارگران را در متن نقد علمی انگلس به دورینگ بگذارد، بل که موظف است به عنوان یک سازمان پیشرو در راستای تلاش برای تبدیل طبقه در خود به طبقه برای خود، به انکشاف مبارزه طبقاتی کمک کند. به عبارت دیگر وظیفه ستراتیژیک چنین حزبی تلاش برای بستر سازی های لازم به منظور پرش پرولتاریا به سوی کسب قدرت سیاسی است. مضاف به این که سازماندهی طبقه برای حضور مستقیم در میدان مبارزه طبقاتی نیز از وظایف مبرم حزب است. با چنین فرضیه و بر مبنای این تحلیل است که نگارنده حزب را ستاد رزمندگی طبقه کارگر می‌داند و بر این باور است که از هر منظر و با هر پیشینه‌ای که به امر خطیر تشکیل حزب نگریسته شود، مهم‌ترین مسأله یعنی تمهیدات لازم برای کسب قدرت سیاسی از سوی طبقه امری بی‌چون و چرا است.

واضح است که این تحلیل از حزب سیاسی کارگران مبتنی بر رد و نفی تمام آموزه‌هایی است که تغییرات بنیادین و رادیکال را بدون کسب قدرت سیاسی ممکن می‌دانند و در همان نخستین گام به رفرمیسم و پارلمانتاریسم و در نهایت نیز به چاله سوسیال دموکراسی می‌غلطند. آموزه قطعی هر حزب سیاسی کارگری نیز بر مبنای این تری صریح آب بندی شده است که، **تحقیق سوسیالیسم در گرو به میدان آمدن طبقه کارگر است.** در غیر این صورت حزب منتزع از طبقه و متشکل از تعدادی روشن‌فکر بورژوازی پشت پازده به منافع طبقاتی خود، ناگزیر است به طور مستقیم و از موضع جانشین طبقه کارگر با بورژوازی دست به گریبان شود و حتا در صورت پیروزی به دلیل فقدان حضور کارگران در قدرت عملاً سوسیالیسم و لغو مالکیت خصوصی بر تولید را به حد سرمایه داری دولتی و چند ملی سازی تنزل دهد. تجربه انقلاب اکتوبر به وضوح نشان می‌دهد که شوراهای کارگری آن زمان توانستند از یوغ بردگی بورژوازی روس رها شوند که در ستاد حزب سیاسی خود به ارکان قدرت حمله بردند. در واقع تجربه انقلاب اکتوبر نماد و فاکت دقیق تلفیق و آمیزش طبقاتی حزب و طبقه کارگر است. ستراتیژی سیاسی بلشویک‌ها مبتنی بر "همه قدرت به شوراها" برخاسته از درک مارکسیستی لنین و سایر رهبران بلشویک از ارتباط تنگاتنگ حزب و طبقه بود. بی‌هوده نیست که کم‌تر از ۵ ماه بلشویک‌ها بلشویک شدند و از ۱۳ درصد (جون ۱۹۱۷) نمایندگان شوراها به ۶۰ درصد (اکتوبر) رسیدند. در واقع بدون چنان ساز و کاری پیروزی انقلاب روسیه ممکن نبود.

حزب کارگری به عنوان بخشی از طبقه کارگر (پیشرو) با حضور روشن‌فکران بورژوا و خرده بورژوازی سوسیالیست بریده از طبقه خود می‌تواند وظیفه سازمان‌یابی طبقه را به عهده بگیرد. چنین تبیینی از حزب سیاسی کارگران کم‌ترین نیابین و تخالی با امر خود سازمان‌یابی کارگری ندارد اما با موکول کردن امر کسب قدرت سیاسی به روز موعود (امر جریان‌ات موسوم به "کمونیسم شورائی") از بیخ و بن مخالف است. این همان حلقه اصلی است که در ارزیابی از "چه باید کرد" لنین مغفول مانده است. چنین حزبی در متن جنبش عینی و مادی و موجود و فراگیر و سوسیالیستی طبقه کارگر رزمنده شکل می‌بندد و کم‌ترین ربطی به احزاب تئوریک - پلمیک ندارد. تئوری چنان که در مبحث آگاهی از نظر مارکس نیز گفتیم؛ از شرایطی عینی و مادی جنبش‌ها و انقلابات اجتماعی برمی‌خیزد. **جنبش‌های اجتماعی بر اساس هدف و ماهیت طبقاتی خود به میراث فکری جوامع دست می‌برند و تئوری‌های مناسب وضع و حال خود را بر می‌گزینند و از طریق همین تئوری‌ها و در جریان مبارزه دست به تغییر جوامع می‌زنند.** اگر بپذیریم که لایه‌های پیشرو طبقه با سایر اقشار درون طبقه کارگر ارتباط دارند - یا باید ارتباط داشته باشند - اگر بپذیریم که هیچ انفکاک‌ی میان روشنفکران سوسیالیست با مبارزه روزانه و جاری کارگران وجود ندارد، پس طرح موضوع انتقال آگاهی طبقاتی توسط یک عده روشنفکر بورژوا و خرده بورژوا از بیرون به درون بلاوجه خواهد شد. چرا که وظیفه میرم و اصلی روشنفکر سوسیالیست در همه حال کمک به انکشاف مبارزه طبقاتی است. در چنین چارچوبی است که می‌توان گفت و پذیرفت که دفاع رادیکال از منافع

کارگران درهم شکننده مرزی است که جماعتی می کوشند میان روشنفکر سوسیالیست و کارگر مبارز بکشند و پرولتاریا را از متحدان خود دور کنند. رابطه تنگاتنگ کارگران پیشرو با سایر کارگران ارتباطی پویا و متعامل است. همین رابطه می تواند میان روشنفکر سوسیالیست و کارگران با تجربه و مبارز و عمل گرا و سازمانده موجود باشد. به یک مفهوم کارگران رزمنده می توانند از طریق همین ارتباطات سازمانی امر مبارزه طبقاتی خود را تا نیل به پیروزی پیش برند. قصد من توجیه نظریه کائوتسکی نیست. هر چند در انتخاب میان بزرگانی همچون کائوتسکی و ریز نقشانی مانند ژبژک و پوستون همواره و از همه سو جانب ارتدوکس ها و کلاسیک ها را گرفته ام. به این ترتیب شخصاً گمان می زنم آنجا که کائوتسکی میگوید: «حامل علم نیز پرولتاریا نیست، بلکه روشن فکران بورژوائی هستند» به واقع درمی یابد، از زمانی که این روشن فکران بورژوا وارد سازمان طبقه می شوند (حزب کارگری) دیگر اطلاق عنوان پیش گفته به ایشان، بی معناست. در واقع مسأله تعیین کننده در این جا، همان منافع طبقاتی است که گروهی روشنفکر را جلب طبقه کارگر کرده و پایگاه، خاستگاه و موقعیت سابق آنان را به نفع وضع جدیدشان کاملاً تغییر داده است. نام بردن از این عده تحت عنوان یک عده روشنفکر بورژوا ظلم بزرگی است که اگر کسی برای تعریف مارکس، انگلس، لنین، لوکزامبورگ، تروتسکی و... به کار گیرد، در حق ایشان وارد کرده است.

باری برای درک موقعیت لنین در "چه باید کرد" به این جمع بندی منطقی و قابل قبول ارنست مندل فرود می آیم که: «تروتسکی هم درست مانند منشویک ها و رزالوکزامبورگ، با لنین برخوردی ناعادلانه داشت. زیرا ترهای "چه باید کرد" را از زمینه تاریخی مشخص و محدودشان جدا می کرد و به آنها جنبه ای عام و جهان شمول می داد که اصولاً مورد نظر لنین نبود. قصد لنین از نوشتن این اثر این بود که وظایف اساسی یک حزب غیر علنی را در تدارک یک جنبش توده ئی وسیع و گسترده مستقل کارگری مطرح سازد. "چه باید کرد" هدفی جز این نداشت. لنین به هیچ وجه قصد نداشت که نظریه ای عام درباره مناسبات حزب - طبقه ارائه دهد. یا این که طبقه می بایستی تابع حزب باشد. لنین در همین "چه باید کرد" جملات زیر را که می توانست از قلم رزالوکزامبورگ یا تروتسکی نیز تراش کند، نوشته است: «سازمان انقلابیون حرفه ئی تنها در ارتباط با طبقه واقعاً انقلابی معنا دارد که به طور خودانگیخته درگیر مبارزه می گردد...» (پیشین)

خلاصه کنم. منتقدان "چه باید کرد" لنین، موقع ویژه او را به هنگام تدوین این ترها به درست درک نمی کنند. شاید اگر در زمان لنین نیز کارگران مانند امروز به انواع و اقسام وسایل ارتباطی و تکنیکی به منظور مطلع شدن از اوضاع و احوال زمانه دسترسی داشتند، این همه تأکید بر نقش روشنفکران بورژوازی تحصیل کرده لازم نبود. شاید اگر روستای لنین و تروتسکی برق داشت و هر کدام از کارگران پتروگراد مانند خیلی از کارگران پیشرو معاصر ما یک لپ تاپ داشت و به راحتی از سد سانسور و فیلترینگ می پرید، گرانیگاهی کردن اعتبار روشن فکران بورژوا بلاوجه می شد. شاید اگر کارگران روسی با یک فشار دکمه می توانستند ده ها شبکه تلویزیونی را ببینند، به آن همه اصرار بر شخصیت مؤثر روشنفکران نیازی نبود. در مقابل تمام این پیشرفت های تکنیکی که امکانات آگاهی طبقه کارگر را ارتقاء می دهد، این مهم نیز قابل توجه است که بورژوازی از طریق امکاناتی به مراتب بیشتر و گسترده تر و تبلیغاتی بسیار سرسام آور (آگاهی واژگونه) کماکان مشغول حاکم کردن ایدئولوژی خود بر جامعه و دفاع از منافع است که در کسب سود بیش تر توجیه می شود. به عبارت دیگر اگر کارگران به تکنولوژی مجهز شده اند و می توانند به راحتی از ای میل استفاده کنند و به سادگی آخرین مقالات و بحث های سیاسی را بخوانند و تحلیل کنند واقعیت این است که بورژوازی نیز به انواع و اقسام وسایلی مجهز شده است که می تواند ضمن ششونده مکالمه فلان فعال سازمان یاب و استفاده از کم ترین اشتباه الکترونیک و دسترسی به مفاد هر مکاتبه ای راه سرکوب را هموار کند. به عبارت دیگر اگر تمام امکانات جمع شده در تکنولوژی موسوم به "سیلیود" (سیلیکون+ هالیوود) به استخدام تحمیق و سرکوب بورژوازی در آید - که فی الحال در آمده است- باز هم خلاف پندار مولتی تود نویسان این پرولتاریای متشکل و متحزب است که در مناسبات کار - سرمایه قادر به زدن حرف آخر است. و این روند مبارزه طبقاتی است که ضرورت متشکل شدن را به پرولتاریا تحمیل می کند.

## پی‌نوشت:

۱. واژه لاتین part به معنای حزب، مفهوم "جز" را نیز نمایندگی می‌کند. در مانیفست، حزب کمونیست، به عنوان جز یا بخشی از طبقه کارگر معرفی می‌شود. در واقع مارکس و انگلس هیچگاه مدعی نبودند که نظریه علمی را کشف و طراحی کرده‌اند که می‌تواند به سوسیالیسم منجر شود. آنان به درست بر این باور بودند که در متن زندگی اجتماعی انسان‌ها، جنبشی وجود دارد و مبارزه‌ای در جریان است که باید آن را تا تحقق سوسیالیسم بسط داد.